

## دعوت به وحدت و نوع دوستی در ادبیات عرفانی

\* حسین نوین

\*\* نرگس مراد گنجه

**چکیده:** پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می فرمایند: «أَنِّي بُعثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكāرِمَ الْأَخْلāقِ». همچنین آن حضرت حسن خلق را کلید بهشت معرفی می کنند. در دین مبین اسلام اخلاق حسن و مدارا و صلح جویی همواره تأکید و از کینه ورزی، عداوت و لجاجت به عنوان رذایل اخلاقی نهی شده است.

عارفان مسلمان با نگاهی ظریف و هنرمندانه به دین و مباحث اخلاقی، متون خود را با گوهر تعلیم آراستند و به ویژه از سده هفتم تعلیم عرفان اسلامی در بطن زندگی مردم جاری و پیام انسانی و اخلاقی دین اسلام با نگاهی عرفانی و هنری مردم را به سجایی اخلاقی، مثل اخوت، نوع دوستی، دوری از خصومت و کینه ورزی، تحمل و صبر برای رسیدن به صلح، آرامش و وحدت و یکپارچگی دعوت کردند.

در این نوشتار سعی برآن است که با بررسی سخنان پندآموز و حکیمانه شاعران بزرگ پنهان ادب فارسی، سعدی، مولوی و حافظ پیام صلح، دوستی و اخوت آنان بر جسته تر و نمایان تر به خوانندگان منتقل شود.

**کلیدواژه‌ها:** صلح، دوستی، نوع دوستی، عرفان

---

\* دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

E-mail : Drnovinh92@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۹/۱۸

دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۸/۱۹

## مقدمه

اتحاد و نوع دوستی به عنوان یکی از اصول تصوف، همواره مورد توجه عرفای بوده و در ترویج و اشاعه این اصل و ایجاد صلح و آرامش تلاش کرده‌اند. عارفان همواره انسان‌ها را به محبت، برادری، دوستی و اتحاد تشویق کرده‌اند و خود با دلی که به صلح کل رسیده به همه هستی که پرتو محبوب ازلی است عشق می‌ورزنند. اینان با تهذیب نفس خود و متصف شدن به فضایل اخلاقی به اقلیم عشق راه یافته و در آن همه هستی را پرتوی از تجلی حق تعالیٰ و شایسته دوست داشتن می‌یابند.

عرفا با استناد به سخنان بزرگان، مانند «رُبَّ أَخٍ لَكَ لَمْ تَلِدْهُ أَمْكَ»؛ چه بسا برای تو برادری است که مادرت او را به دنیا نیاورده است (غزالی، ۱۳۷۹، ۳۸۰)، مروج دوستی، اخوت و آشتی در بین مردم بوده‌اند و به عنوان مصلح اجتماعی با اغماص از خطاهای و لغش‌ها، مدارا و سازگاری با همنوعان، دعوت به پرهیز از عداوت و دشمنی و خودخواهی و منیت فردی، توجه و دستگیری از افراد ضعیف جامعه و عیب‌پوشی و اغماص برای رسیدن به صلح همت خود را معطوف داشته‌اند. در خلق‌المسلم آمده است: «خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ، وَخَيْرُ الْجِيَرَانِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِجَارِهِ» (غزالی، ۱۳۷۹: ۳۳۵).

بخشن عظیمی از ادبیات کشور ما آکنده از مضامین و تعالیم عرفانی است. بزرگان صوفیه و عرفان چنانچه ذکر شد با استناد به آیات قرآنی و احادیث نبوی با زبان هنری به تبیین و تشریح مبادی و اصول تصوف پرداخته‌اند. در این راستا تعالیم و اندیشه‌های مبلغان بزرگ اخلاق و عرفان مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله بن شرف سعدی شیرازی (۶۹۰-۶۰۶)، مولانا جلال الدین محمد بن بهاء‌الدین بلخی (۶۷۲-۶۰۴) و خواجه شمس‌الدین محمد بن محمد حافظ شیرازی (۷۹۲-۷۲۷) محل تأمل است.

## سعدی

سعدی را می‌توان متنفذترین مریبی و معلم اخلاقی عملی در ایران و در میان همه شاعران فارسی‌زبان به حساب آورد.

او به حکم اندیشهٔ توحیدی و اسلامی و مشرب عارفانه و سعهٔ صدری که دارد بسیار انسان‌دوست است. او انسان را به عنوان خلیفة الله می‌شناسد و وجود او را تجلی ذات پروردگار می‌داند و اختلاف رنگ‌ها و نژادها در نظر او وقعي ندارد.

او معتقد است جامعهٔ انسانی در حکم تن و پیکر واحد است و هیچ فردی حق ندارد از کمک خود به بھبود حال دیگران و تقلیل درد و رنج آنان مضایقه کند. روح سعدی سرشار از محبت نسبت به فروضستان و دستگیری از نیازمندان و استعمالت دردمدان است (يونسکو، ۱۳۹۶، ج: ۱، ۱۲۵).

سعدی به همهٔ عالم عشق می‌ورزد، در همه‌جا و در همه‌چیز خالق جهان را می‌بیند و خدمت به خلق خدا را عبادت می‌شمرد. از نظر سعدی کل عالم هستی یک نظام واحد است. او انسان‌ها را به ایثار، کرم، عفو و گذشت، مدارا، تواضع و صلح و آرامش فرامی‌خواند. او برای کشورداری به شیوهٔ عادلانه برای عموم، و نحوهٔ برخورد با دشمنان، زمامداران را نصیحت می‌کند.

زبان سعدی برای پند و اندرز استفاده از «تمثیل» است و در سراسر آثارش بهویژه در بوستان در پی ترسیم جامعهٔ آرمانی خویش است و برای رسیدن به این جامعه از آیات قرآن کریم، احادیث نبوی و احوال و اقوال بزرگان صوفیه بهره می‌گیرد. انسان‌ها را به یتیم‌نوازی، تفاخر نکردن به نژاد، کنار گذاشتن منیت، مناعت طبع، رازداری و صلح دعوت می‌کند.

## مولوی

با مطالعهٔ مثنوی، به این نتیجه می‌رسیم که هر آنچه قانون و معیار رفتار اخلاقی است و اسباب اتحاد و یکپارچگی ملت‌ها را فراهم می‌آورد، در اشعار مولانا می‌توان یافت. زبان مولوی به گونه‌ای است که گویا از زبان تمامی ملت‌ها و برای تمام قرون سخن می‌گوید. او زمان و مکان را درمی‌نورد و فارغ از مفهوم‌های قراردادی زمان و فراتر از آن، زمان خود را به خوبی درمی‌یابد و از نیاز، خواسته و واقعیت نوع انسان با تکیه بر قرآن و سنت سخن می‌گوید. اشعار او نه تنها از جنبهٔ مصاحب و هم‌زبانی با ما دارای اهمیت است، بلکه به دلیل پشتونه‌های ژرف دانش و معارف، بهویژه معارف اسلامی، آگاهی و دانش ما را ارتقا می‌بخشد.

تمام خواستهٔ مولانا آگاهی و معارف بشری است. او با خواسته‌ها و آرمان‌های نوع انسان آشناست. انسان‌ها را به دانایی و آگاهی فرامی‌خواند تا اختلافاتی که ناشی از «نظرگاه» است از میان

برداشته شود. از نظر او کفر و ایمان در انتساب به ما از یکدیگر جدا اما در ارتباط با خداوند امری واحد هستند.

کفر هم نسبت به خالق حکمت است  
(مشنوی، دفتر ۱، بیت ۱۹۹۷)

او به همه موجودات به عنوان مظہر و نشانه‌های خداوند عشق می‌ورزد و از آن‌ها می‌خواهد که برای وصول به حقیقت حجاب منیت را از میان بردارند. مولوی همان‌طور که بنای عالم طبیعت را به تضاد و تباين اجزا و عناصر آن مربوط می‌داند، اختلاف اعمال و گفتار (عقاید) آدمیان را نیز امری طبیعی و سبب تکامل و پیشرفت نوع انسان می‌داند؛ حتی از این مرحله هم فراتر رفته معتقد است اگر گمراهی گروهی هم مسلم باشد، این موضوع یک امر ازلی است و نمی‌توان آن را تغییر داد.

قابل بر دل‌های ما بنهاد حق      کس نداند برد بر خالق سبق  
(مشنوی، دفتر ۳، بیت ۲۹۰۱)

او می‌پذیرد که نوع انسان متصف به صفات متصاد آفریده شده است؛ درنتیجه در مشرب او همه انسان‌ها با هر عقیده و مسلکی محترم هستند.

همچو نی زهری و تریاقی که دید  
(مشنوی، دفتر ۱، بیت ۱۲)

و تمام هدف او این است که کثرات ظاهري به وحدت باطنی بازگردد و به اصل خود رجعت کند.

کنگره ویران کنید از منجنيق      تا رود فرق از میان این فريق  
(مشنوی، دفتر ۱، بیت ۶۸۹)

## حافظ

عصر و اجتماعی که حافظ در آن می‌زیست دارای شرایط ویژه‌ای بود. حافظ با انواع بی‌عدالتی‌ها، تعصب، ریا، تظاهر به دین و دین‌داری، تفحص و جست‌وجو در عقاید و زندگی خصوصی مردم و... مواجه بود، چنان که بر همگان روشن است. حافظ مردی ادب، عالم به دانش‌های ادبی و شرعی و آگاه به دقایق حکمت و حقیقت‌های عرفانی بود. او ذوق لطیف و کلام دلپذیر استادانه خود را با اندیشه‌های عالمانه خود درآمیخت و معانی و مضامین بلند معنوی و انسانی را به ارمغان

آورد. حافظ فردی آزاداندیش است، نزاع‌ها و اختلافات مذهبی عصر خود را با اندیشه عرفانی خویش تفسیر می‌کند. او معتقد است جنگ و جدال عقیدتی و مذهبی ریشه در درک نکردن حقیقت دارد و این نزاع‌ها را افسانه و همه مذاهب و عقاید را محترم می‌داند و از طرفی به تقدیر و مشیت الهی بر اعمال انسان‌ها و گناه آن‌ها باور دارد و می‌گوید:

عییم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم  
(دیوان حافظ، غزل ۳۱۳)

به نظر حافظ رونق و اعتبار نظام هستی، امری نیست که با فسق و فجور گناهکاری و زهد و عبادت زاهدی کاستی یا افزونی بگیرد و اصولاً خطأ و لغش را از انسان می‌پذیرد و می‌گوید پدر انسان - حضرت آدم<sup>(ع)</sup> - نیز دچار اشتباه شد و از بهشت رانده شد. افزون بر آن حافظ یادآوری می‌کند که انسان به همین گونه آفریده شد: نیمی از او معنوی و نیم دیگر مادی است. او توصیه می‌کند که برای داشتن زندگی سالم، بهتر است از آزار و اذیت دیگران دست برداریم و به زندگی خود پردازیم؛ زیرا خداوند خود عادل‌ترین قاضی است و به تمام اعمال ما ناظر است.

حافظ با استناد به آیه قرآن کریم: «...وَإِذَا مَرُوا بِاللّغْوِ مَرُوا كِرَاماً» (فرقان: ۷۲) می‌خواهد که با چشم اخماض و گذشت به اعمال انسان‌ها نگریسته شود.

رندی حافظ نه گناهیست صعب با کرم پادشه عیوبوش  
(دیوان حافظ، غزل ۲۸۴)

اینک با بررسی آثار شاعران نامبرده می‌توان دریافت که اتخاذ روش‌هایی نظیر: عیب‌جویی از دیگران، اغماض و چشم‌پوشی از لغش‌ها، پرهیز از عداوت و دشمنی تا حد ممکن، مدارا و سازش با هم‌نوعان، توجه و التفات به اشار ضعیف جامعه، و پذیرفتن این نکته که انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است، پیش‌داوری و قضاوت نکردن درباره اعمال دیگران، اعتقاد به اینکه کل آفرینش مجموعه‌ای واحد است و هر موجودی مظهری از وجود خداوند است و سرانجام امیدواری به بخشش و لطف خداوند نسبت به بندگانش همه انسان‌ها را به عنوان اعضای پیکره واحدی به هم نزدیک خواهد کرد و صلح، اتحاد و نوع دوستی را فراهم خواهد آورد.

## ۱. تنوع مذاهب و اختلاف ادیان

اعتقاد به اینکه وجود یک حقیقت بیش نیست که به اختلاف درجات و مراتب شدت و ضعف، نقص و کمال، فقر و غنی، و قلت و کثرت در سراسر موجودات از واجب و ممکن ساری است درواقع همان ظهور کثرات در قالب اسما و صفات از سرچشمۀ توحید است، که محور اندیشه‌های بیشتر عرفا و صوفیه را تشکیل می‌دهد. در این میان در کتاب مثنوی معنوی، بیشتر از آثار دیگر به تبیین و تشریح این موضوع پرداخته شده و درواقع یکی از ارکان و اصول این کتاب است. «وَاللهِ  
الْمُشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...» (بقره: ۱۱۵)؛ مشرق و مغرب از آن خدادست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خدادست.

«صوفیه، جمیع کائنات را مظہر اسما و صفات حق می‌دانند. بنابراین کفر مظہر اسم مضل و ایمان مظہر اسم هادی و مبدأ این هر دو یکی است» (فروزانفر، ۱۳۷۱: ۱۳۷).

صوفیه با این نگاه به جهان هستی، همه مذاهب و فرقه‌ها را جلوه‌های اسما و صفات خدا می‌دانند و از نزاع و جدال در زمینه تفاوت‌های فرقه‌ای پرهیز کرده‌اند. نکته‌ای که عرفا مدنظر دارند و درواقع یکی از بیان‌های فکری آن‌ها را تشکیل داده است، این است که با استناد به حدیث: «رحمتی سبقت غضبی» لطف و رحمت خداوند را بر خشم و غضب او مقدم می‌دانند و در برخورد با صاحبان فرق و مذاهب دیگر با ملاطفت و مهربانی رفتار کرده‌اند و به استناد آیه قرآنی: «لَا نَفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رَسُولِهِ» (بقره: ۲۸۵) معتقد‌نند همه پیامبران برای هدایت مردم مبعوث شده‌اند و خداوند همه آن‌ها را برای راهنمایی مردم و در پیش‌گرفتن راه درست زندگی فرستاده است، چنانچه عین القضاط همدانی درباره اختلاف فرق و ادیان می‌گوید:

ای دوست! اگر آنچه نصاری در دین عیسی دیدند تو نیز ببینی، ترسا شوی و اگر آنچه جهودان در دین موسی دیدند تو نیز ببینی جهود شوی، بلکه آنچه بت پرستان دیدند در بت پرستی، تو نیز ببینی، بت پرست شوی و هفتادو دو مذهب همه راه خدا آمد  
(عین القضاط، بی‌تا: ۲۸۵).

صوفیه با این دیدگاه: «الطرق الى الله بعد نفوس الخالقی»، معتقد‌نند به تعداد نفوس برای رسیدن به خداوند، طریق و راه وجود دارد و هر کس با روش و مسلک خود، خدا را جست و جو می‌کند و روی بهسوی او دارد و در مسیر تعالی رسیدن به هدفی واحد تلاش می‌کند.

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که یکتاپرستی بت پرستان را تصریح می‌کند: «...مَا نَعْبُدُ هُمْ إِلَّا لِيُقْرِبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (زم: ۳). در این آیه بت پرستان می‌گویند: اینان را از آن رو می‌پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به خدای یکتا شوند. نیز در آیه دیگری آمده است: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...» (زم: ۳۸)؛ اگر از آن‌ها پرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدای یکتا. و مهم‌تر اینکه همه پیامبران، ادیان پیش از خود را تائید کرده‌اند: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنَى إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مَصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التُّورَةِ...» (صف: ۶)؛ و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم.

مولوی می‌گوید:

نیاز انسان‌ها به خداوند یک امر باطنی و درونی است و به نظر عرفان روش‌های بروز و نمود این نیاز متفاوت است. آنان کفر و ایمان را امری نسبی می‌دانند که اگر واقعیت هر یک مشخص شود هر دو به هدفی واحد ختم می‌شوند، به نظر مولانا کفر و ایمان از نظر ما دو امر متفاوت هستند و از هم جدایند اما در انتساب به خدا از یکدیگر جدا نیستند. بازگشت نهایی همه موجودات به‌سوی خداوند است و همه در باطن متوجه خداوند هستند و اوست که همه ادیان را متحد می‌گرداند:

مؤمن و ترسا، جهود و گبر و معج  
جمله را رو سوی آن سلطان الغ  
(مشوی، دفتر ۶، بیت ۲۴۱۹)

از جهود و مشرک و ترسا و معج  
جملگی یک‌رنگ شد زان الب الغ  
(مشوی، دفتر ۶، بیت ۱۸۶۲)

مولوی معتقد است که یک جهان وجود دارد و آن جهان غیب است و نباید به دلیل تعصب‌های قومی و قبیله‌ای این نکته مهم را فراموش کنیم و دچار اشتباه شویم:

|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| که وطن آنسوست جان این‌سوی نیست | از دم حب الوطن بگذر مهایست |
| این حدیث راست را کم خوان غلط   | گر وطن خواهی گذر آنسوی شط  |
| (مشوی، دفتر ۴، آیات ۲۲۱۱-۲۲۱۲) |                            |

از نظر مولانا، شنیدن ندای حق و درک آن مختص قوم، نژاد و قبیله خاصی نیست.

آن ندایی کاصل هر بانگ و نواست  
 خود ندا آن است این باقی صداست  
 ترک و کرد و پارسی گو و عرب  
 فهم کرده آن ندا، بی گوش و لب  
 خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ  
 فهم کرده است آن ندا را چوب و سنگ  
 (مشوی، دفتر ۱، ایات ۲۱۰۷-۲۱۰۹)

در جهان بینی عرفان، روح انسان از تقید و تعیینات جسمی، زبانی، مکانی و زمینی آزاد و رهاست.  
 روح با علم است و با عقل است یار روح را با تازی و ترکی چه کار  
 (مشوی، دفتر ۲، بیت ۵۶)

معانی و آنچه مربوط به عالم معناست، انتراغی و منطقی نیستند و به انواع تقسیم نمی‌شوند و  
 وحدت آن‌ها ذاتی است و قابل تقسیم به اجزا نیستند و از افراد ترکیب نپذیرفته‌اند تا تجزیه شوند و  
 مانند انواع که مرکب از جنس و فصل هستند دارای افراد نیستند.

سالک باید طلسم صورت را در هم بشکند؛ زیرا با وجود تعیین و صورت، یگانگی  
 انجام نمی‌پذیرد و خلاف و جدایی پدید می‌آید که ریشه تمام تنازع‌ها و جنگ‌ها و  
 ناخوشی‌ها و آلام بشری است و این خصوصیات ها و تعبصات دینی سراسر از دلستگی  
 به صورت و وقوف در وجود شخصی پدید آمده است ولی اگر به معنی توجه کنیم  
 خواهیم دید که انبیا و اولیا از یکدیگر بیگانه و جدا نیستند و همه ظهور یک  
 حقیقت‌اند و در آن صورت موسوی دشمن عیسوی و مسلمان خصم این هر دو  
 نخواهد بود بلکه با یکدیگر دوست و برادر و یار و یاور خواهند شد و از هم نعرت  
 نخواهند داشت و جامعه بشری درنتیجه اتحاد و هم‌قدمی، غرق در لدت و خوشی  
 خواهد بود (فروزانفر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸۱).

مولوی، کثرت ظواهر را به اختلاف الفاظ تعبیر می‌کند که همگی در باطن متعدد و یکی هستند.  
 اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنی رفت، آرام اوفتاد

...

در تنازع، آن نفر جنگی شدند  
 که ز سر نام‌ها غافل بدنند  
 پر بدنند از جهل وز دانش تهی  
 مشت بر هم می‌زنند از ابلهی  
 گر بدی آنجا بدادی صلحشان  
 صاحب سری عزیزی صد زبان  
 (مشوی، دفتر ۲، ایات ۳۶۸۰-۳۶۸۷)

اما تمام این رنگارنگی عالم شهود در عالم غیب حق به یک رنگی می‌رسد.

صبغة الله است خم رنگ هو پیشه‌ها یک رنگ گردد اندر و  
مثنوی، دفتر ۲، بیت (۱۳۴۵)

سراینده مثنوی معنوی، گاه علت نزاع اصحاب مذاهب را جهل و نادانی از تسبیح همدیگر می‌داند. او می‌گوید جبرگرا از تسبیح سنی مذهب و سنی مذهب از تسبیح جبرگرا بی‌اطلاع است.

|                           |                               |
|---------------------------|-------------------------------|
| چون من از تسبیح ناطق غافل | هست سنی را یکی تسبیح خاص      |
| هست جبری را صد آن در مناص | سنی از تسبیح جبری بی‌خبر      |
| جبری از تسبیح سنی بی‌اثر  | وان همی گوید که این را چه خبر |
| جنگشان افکند یزدان از قدر |                               |

(مثنوی، دفتر ۳، ایات ۱۵۰۰-۱۵۰۴)

انسان‌ها با توجه به تفاوت‌های روحی و ادراکی خود درباره دیگران به قضاوت می‌نشینند و موجب اختلاف می‌شوند.

|                           |                        |
|---------------------------|------------------------|
| از نظرگاه است ای مغز وجود | اختلاف مؤمن و گبر وجود |
|---------------------------|------------------------|

(مثنوی، دفتر ۳، بیت ۱۲۵۸)

وجود نزد صوفیه یک حقیقت است ... وجود ظاهر بالذات و مظاهر للغير است و بدین معنی آن را نور و ضیاء می‌گویند ما مانند آب پاک و بی‌رنگ بودیم ولی آن حقیقت در لباس اسماء و صفات جلوه کرد. صور خلق ظاهر شد و کثیرت و تعیین پدیدار گشت مانند آفتاب که بر بارو و برج قلعه افتاد و سایه‌های متعدد در نمود آید، نور آفتاب یکی است و تعدد سایه کنگره آن را متعدد نمی‌کند (فروزانفر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۷۴).

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| منبسط بودیم و یک جوهر همه | بی‌سر و بی‌پا بدم آن سر همه |
| یک گهر بودیم همچو آفتاب   | بی‌گره بودیم و صافی همچو آب |
| شد عدد چون سایه‌های کنگره | چون به صورت آمد آن نور سره  |

(مثنوی، دفتر ۱، ایات ۶۸۶-۶۸۸)

فیض وجود یکی بیش نیست، اما این نور پرده‌های متعددی دارد. بنا به روایت: «إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ»؛ بین خدا و خلقش هفتاد هزار پرده وجود دارد.

زان که هفت‌تصد پرده دارد نور حق  
پرده‌های نور دان، چندین طبق  
(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۸۲)

وجود، عین حقیقت نور است، چرا که در تعریف نور می‌گوییم:  
آن است که ظاهر بذات و مظہر غیر باشد و این خاصیت کاملاً و حقیقتاً در وجود،  
موجود است، برای اینکه خود او ذاتاً ظاهر و آشکار است. مایه و منشأ ظهور ماهیات  
نیز هست و اختلاف صور و اشکال موجودات، یا اختلاف مظاہر وجود همه به سبب  
همان ماهیات است که تباین و تفاسیر ذاتی با یکدیگر دارند (همایی، ۱۳۵۶، بخش اول:  
.۲۰۲)

مولانا با استناد به آیه «لَا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره: ۲۸۵) می‌گوید:  
ادیان الهی با هم هیچ تفاوتی ندارند چون منشأ همه آن‌ها یکی است و انبیای الهی هم با مسلک  
و مذهب خاص دارای مقصودی واحد هستند و از یکدیگر جدا نیستند.

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| فرق نتوان کرد نور هر یکی     | چون به نورش روی آری بی‌شکی      |
| اطلب المعنی من الفرقان قل    | لاغفرق بین آحاد الرسل           |
|                              | (مثنوی، دفتر ۱، ایات ۶۷۹ - ۶۸۰) |
| هر نبی و هر ولی را مسلکی است | لیک تا حق می‌برد، جمله یکی است  |
|                              | (مثنوی، دفتر ۱، بیت ۳۰۸۶)       |

مولوی دنیا را محل رویارویی اضداد می‌داند که دائم همه با هم در ستیز هستند، اما در عالم  
دیگر وحدت و یگانگی حکم فرماست و در آنجا دیگر شاهد چندرنگی و تضاد نیستیم.  
همچنین دان جمله احوال جهان  
قطع و جذب و صلح و جنگ و افتنان  
ازین دو جان‌ها موطن خوف و رجاست  
(مثنوی، دفتر ۶، ایات ۱۸۵۲ و ۱۸۵۴)

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَبِ تَعَالَوْا إِلَى كَلْمَةِ سَوَاءٍ يَبَيِّنُنَا وَ يَبَيِّنُكُمْ إِنَّ اللَّهَ وَ لَا تُنْشِرُكَ بِهِ شَيْئًا»  
(آل عمران: ۶۴؛ بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم؛ آنکه  
جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم.

به استناد آیه قرآنی عامل وحدت میان مردم، ایمان به خدای یگانه است.

صد کتاب ار هست، جز یک باب نیست      صد جهت را قصد، جز محراب نیست

این طرق را مخلصش، یک خانه است  
 این هزاران سبل از یک دانه است  
 (مشنوی، دفتر<sup>۶</sup>، ایات ۳۶۶۶-۳۶۶۸)

اما اگر احوال و دویین باشیم حقیقت را نخواهیم دید و به شرک ورزیدن ادامه خواهیم داد.  
 ای محال و ای محال اشراک او دور از آن دریا و موج پاک او  
 نیست اندر بحر، شرک و پیچ پیچ  
 لیک با احوال چه گویم هیچ هیچ  
 لازم آمد مشرکانه دم زدن  
 چون که جفت احوال نیم ای شمن  
 آن یکی زانسوی وصف است و خیال  
 جز دویی ناید به میدان مقال  
 (مشنوی، دفتر<sup>۶</sup>، ایات ۲۰۳۱-۲۰۳۴)

فرقه‌های مختلف باید اعتقادات یکدیگر را مطلقاً گمراه کننده بنامند و به این ترتیب موجبات تفرقه و پراکندگی را فراهم آورند:

این حقیقت دان نه حقند این همه  
 نی به کلی گمراهاند این همه  
 باطلان بر بوی حق دام دلنده  
 بی حقیقت نیست در عالم خیال  
 پس مگو کاین جمله دمها باطلند  
 پس مگو جمله خیال است و ضلال  
 (مشنوی، دفتر<sup>۲</sup>، ایات ۲۹۳۴-۲۹۳۶)

خلق آبی را بود دریا چو باغ  
 خلق خاکی را بود آن مرگ و داغ  
 (مشنوی، دفتر<sup>۴</sup>، بیت ۶۹)

سخت گیری و تعصب را یک سو نهاده و به جای پرداختن به ظواهر، عاقبت امور را بینیم.  
 سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است  
 (مشنوی، دفتر<sup>۳</sup>، بیت ۱۲۹۷)

عاقبت دیدن نباشد دست باف  
 ورنه کی بودی ز دینها اختلاف  
 (مشنوی، دفتر<sup>۱</sup>، بیت ۱۴۹۲)

مولوی برای حل این اختلافات، پیشنهاد می‌کند که سرکشی و لجاجت را کنار بگذاریم و موانع را که همان ندیدن حقایق و عاقبت امور است از میان برداریم تا به وحدت برسیم.

صورت سرکش گذازان کن به رنج  
 تا بینی زیر آن، وحدت چو گنج  
 (مشنوی، دفتر<sup>۱</sup>، بیت ۶۸۳)

تاز زهر و از شکر در نگذری

کی تو از گلزار وحدت بو بروی

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۴۹۸)

وجود، یک حقیقت بیش نیست که با شدت و ضعف، در سراسر موجودات از واجب و ممکن‌ساری است.

مثنوی ما دکان وحدت است

غیر واحد هرچه بینی آن بتست

(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۱۵۳۸)

به اعتقاد عین القضاط اختلاف عقاید ناشی از درک نکردن حقیقت است:

درینجا هفتادو دو مذهب که با یکدیگر حصوصت می‌کنند و از بهر ملت، هر یکی خود را بر ضد دیگری می‌داند و یکدیگر را می‌کشنند. اگر همه جمع آمدندی و این کلمات را از این بیچاره بشنیدندی ایشان را همه مصور شدی که همه بر یک دین و یک ملتند (عین القضاط، بیت: ۳۳۹).

حافظ شاعر بزرگ قرن هشتم، نیز اختلافات مذهبی را ناشی از عدم درک حق و حقیقت و تعصب و رندی می‌داند، او حقیقت دین را مقابل افسانه و ماورای جنگ و جدال مذاهب می‌داند.

جنگ هفتادو دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(دیوان حافظ، غزل ۱۸۴)

ادیان گوناگون خدای واحد دارند، اگرچه به آن‌ها عنوانین مختلفی اطلاق شود و در مکان‌های مختلف نظیر: مسجد، کشت، دیر و کلیسا، به عبادت پردازند. قضاؤت و داوری درباره اعمال آن‌ها معلوم بی‌خبری از حق و حقیقت است.

عطار نیشابوری نیز به این نکته معتقد است که صاحبان مذاهب اگر از منظر دیگران گمراه باشند و یا در صراط مستقیم باشند همگی در مسیر یکتاپرستی و توحید حرکت می‌کنند:

یقین دانم که فردا پیش حلقه یکی گرددن هفتادو دو فرقه

چه گوییم جمله از زشت از نکویند چو نیکو بنگری خواهان اویند

(اسرارنامه، بیت ۴۳۸)

سعدی در این باره می‌گوید:

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعتن مکن بر من عیب ناک

یکی حلقه کعبه دارد به دست  
گران را بخواند که نگذاردش  
در این را براند که باز آرداش؟  
(بستان، ۲۹۰)

«یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارُفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنَّفَاقَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳)؛ ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیگر را بشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیز گارترین شماست. خدا دانا و کارдан است.

در آیه دیگری از قرآن آمده است که این خواست خداوند است که انسان‌ها با هم تفاوت دیدگاه داشته باشند و گرنه خداوند قادر بود همه مردم را بر دینی واحد بیافرینند:  
«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَأُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ...» (هود: ۱۱۸) و  
«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَأُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ...» (۱۱۹)؛ و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه‌گون خواهند بود؛ مگر آن‌هایی که پروردگارت بر آن‌ها رحمت آورده است.  
پس همه صاحبان مذاهب برای مشرب خود دلایل متفنی دارند که تا قیامت می‌توانند از مسلک و مرام خود دفاع کنند:

همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر

...

می‌دهدشان از دلایل پرورش  
در جهان ماند الی یوم القیام  
کم نیاید مبتدع را گفت و گو  
چون که مقضی بد دوام آن روش  
تا که این هفتادو دو ملت مدام  
تا قیامت داند این هفتادو دو  
(مشتری، دفتره، ابیات ۳۲۱۴-۳۲۲۱)

حتی عالم طبیعت نیز با اجزا و عناصری متبابن و متناظر آفریده شده است. در نتیجه، این بحث‌ها و مجادلات بین مردم برای اثبات برحق بودن خود هم تا جهان برپاست ادامه خواهد داشت.

جنگ طبیعی، جنگ فعلی، جنگ قول  
در میان جزوها حری است هول  
در عناصر درنگر تا حل شود  
این جهان زین جنگ قایم می‌بود  
(مشتری، دفتره، ابیات ۴۶۷ و ۴۷۶)

مولوی معتقد است حکمت خداوند برای ارتقا و به ظهور رساندن گوهر وجود آدمی بر این قرار گرفته است که اختلاف در بین مردم وجود داشته باشد و کسانی که گروه مقابله خود را گمراه می‌دانند از این حقیقت آگاه نیستند که تقدیر این اختلاف‌ها را رقم زده است.

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| این همه گوید که آن ضال است و گم | بی خبر از حال او وز امر قم |
| وان همی گوید که این را چه خبر   | جنگشان افکند یزدان از قدر  |
| گوهر هر یک هویدا می‌کند         | جنس از ناجنس پیدا می‌کند   |
| (مثنوی، دفتر ۳، آیات ۱۵۰۳-۱۵۰۵) |                            |

خداآوند در قرآن کریم می‌گوید تا مشیت و حکمت خداوند نباشد کسی نمی‌تواند ایمان آورد

(رک: یونس: ۹۹ - ۱۰۰)

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| کس نداند برد بر خالق سبق        | قبل بر دل‌های ما بنهاد حق      |
| این نخواهد شد به گفتگو دگر...   | نقش ما این کرد آن تصویرگر      |
| کی کهی گردد به جهی چو کهی       | ...قسمتی کرده است هر یک را رهی |
| (مثنوی، دفتر ۳، آیات ۲۹۰۱-۲۹۰۸) |                                |

## ۲. ابعاد دو گانه وجود انسان

در وجود انسان، دو قطب فرشتگی و حیوانی، کفر و ایمان نهاده شده که با پرورش و تقویت هر کدام سرنوشت انسان مشخص می‌شود:

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| گاه ماهی باشد او گاه شست        | کاندرین یک شخص هر دو فعل هست |
| نیم او حرص آوری نیمش صبر        | نیم او مومن بود نیمش گبر     |
| (مثنوی، دفتر ۲، آیات ۶۰۴-۶۰۵)   |                              |
| نیم او زافرشه و نیمش خر         | این سوم هست آدمیزاد و بشر    |
| نیم دیگر مایل علوی بود          | نیم خر خود مایل سفلی بود     |
| (مثنوی، دفتر ۴، آیات ۱۵۰۲-۱۵۰۳) |                              |

|                           |                              |
|---------------------------|------------------------------|
| و آن دگر نیمش زعیستان بود | زان که نیم او ز عیستان بدهست |
| (مثنوی، دفتر ۲، بیت ۳۰۳۵) |                              |

مطابق معتقدات اشعری، تأمل به اختیار و آزادی افعال انسان نیست و معتقدند که اگر هم اراده فعل از انسان باشد قدرت بر انجام آن را خداوند ایجاد می‌کند. افعال اختیاری بندگان در تحت قدرت الهی جاری شده تا در بنده قدرت و اختیاری ایجاد کند که هرگاه مانعی بر سر راهش نباشد آن فعل را مقارن با آن قدرت و اختیار پدید آورد. بنابراین فعل بنده از نظر ابداع و احداث مخلوق خداوند و از نظر «کسب» وابسته به بنده است. مراد از کسب همانا همزمان بودن فعل بنده با قدرت و اراده الهی است، به نحوی که بنده فقط محل دریافت فعل است و در ایجاد آن مدخلیتی ندارد (رک: خرمشاھی، ۹۱۲: ۳۱۲ و ۹۱۸).

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ  
(دیوان حافظ، غزل ۵۳)

حضرت آدم نیز بدین گونه ادب نگه داشت و به گناه خود اعتراف کرد، گرچه در ارتکاب آن هیچ اختیاری از خود نداشت: «قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳). حافظ در جاهای دیگر نیز از اعتقاد به حاکم بودن تقدیر الهی بر اعمال انسان‌ها و گناهان او سخن می‌گوید :

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ  
(دیوان حافظ، غزل ۳۴۷)

عیم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
(دیوان حافظ، غزل ۳۱۳)

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست  
(دیوان حافظ، غزل ۴۰۵)

به نظر حافظ، عیب‌جویی زاهد از کسانی که به عیش و برخورداری از نعمات دنیوی می‌پردازند و گناه مرتکب می‌شوند نوعی عیب‌جویی از پروردگار است، چون درواقع پروردگار انسان را با دو بعد معنوی و بعد مادی آفریده است.

مولوی، نیز گمراهی انسان را به تقدیر و مشیت خداوند نسبت می‌دهد که از لی بوده و نصیحت و موعظة ناصحان در اصلاح انسان گمراه تاثیری ندارد!

گر تو کنعانی نداری باورم  
گوش کنعان کی پذیرد این کلام  
که بر او مهر خدای است و ختام  
کی گذارد موعظه بر مهر حق کی بگرداند حدث حکم سبق  
(مشنوی، دفتر ۴، آیات ۳۳۶۵ - ۳۳۶۷)

عیب کردن انسان به سبب آنکه رویی به آن جهان و حقایق معنوی دارد و رویی به این جهان و واقعیت‌های مادی، عیب و ایراد گرفتن از کار خلقت است. اگر گناه آدم و نافرمانی ابلیس هم مجازی است و علم از لی خداوند و اراده سابق او مقدم بر هر فعل و کاری است چگونه می‌شود حتی با فرض طهارت نفس خویش، کسی را به خاطر باده نوشی و زندگی و حتی کفر عیب کرد (پورنامداریان، ۱۴۸۸: ۲۲).

نه من از پرده تقوی به درافتادم و بس  
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت  
(دیوان حافظ، غزل ۸۰)

و وقتی آدم صفحی الله نتوانست از عصیان و گناه بر حذر باشد چطور انتظار می‌رود که ما گناهی  
مرتکب نشویم.

جایی که برق عصیان بر آدم صفحی زد  
ما را چگونه زیبد دعوی بی‌گناهی  
(دیوان حافظ، غزل ۴۸۹)

پذیرش باورهای پیروان ادیان دیگر، احترام به اندیشه‌های مختلف و محترم شمردن حقوق آن‌ها، تساهل و تسامح نسبت به فرقه‌ها و مذاهب دیگر و فراتر رفتن از نزاع‌ها و تعصبات دینی، مفهوم تبلیغ اندیشه‌های منحرف و باطل و حق جلوه دادن شرک و بتپرستی نیست، بلکه روش فکری و فرهنگی برای تبلیغ اندیشه و ایمان مذهبی است. عرفان در کنار تأکید بر دین‌داری و دین‌ورزی نشان می‌دهند که همه ادیان یک حقیقت را جست‌وجو می‌کنند و از انسان‌ها می‌خواهند تا با پیوستن به خداوند، کمالات و سجایای اخلاقی را در خود رشد داده و تقویت کنند؛ افزون بر آن عرفان فرقه‌ها و نحله‌های مختلف مذهبی را مثل جلوه‌های متکثر و متنوع اسماء و صفات الهی می‌دانند و روح و جوهره ادیان را مهمنم می‌دانند که همان توحید و پرداختن به کمال اخلاقی و معنوی است. در قرآن کریم هم به مجادله نکردن و رفتار منطقی با ادیان دیگر تأکید شده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ

إِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۶). در آموزه‌ها و تعالیم اسلامی رعایت حقوق طبیعی انسان‌ها وظیفه دینی و شرعی است و اسلام به احترام متقابل و زندگی مسالمت‌آمیز با عفو و اغماض تأکید می‌کند. چنانچه حضرت علی<sup>(ع)</sup> خطاب به مالک اشتر می‌گوید: «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳: ۹۹۳).

اما با اینکه مسلمانان با پیروان ادیان دیگر با مدارا و احترام و اغماض رفتار می‌کنند درنهایت دین بر حق، دین اسلام است چنانچه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَمَن يَبْغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُفْلِمَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵)؛ و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیاندیدگان خواهد بود.

### ۳. گناه و خطای انسان و جاری شدن رحمت خداوند

به عقیده عده‌ای از عرفانگاه انسان و معصیت او ازلی است و اراده او تحت مشیت و اراده خداوند است و انسان به حسب دو بعدی آفریده شدن (مادی-معنوی) در حلقة تقدیر خداوند قرار گرفته است. با پذیرش این نکته اصلی که ارتکاب گناه و معصیت از طرف بندگان مجال صفات رحمانیت و کرم خداوند را فراهم می‌کند، پس اگر خطا و لغزش ما نباشد تا مشمول عفو و رحمت خداوند قرار بگیریم، بخشش و رحمت خداوند چگونه بر ما ساری و جاری می‌شود:

سهو و خطای بندۀ گرش اعتبار نیست                  معنی عفو و رحمت آموزگار چیست  
(دیوان حافظ، غزل ۶۵)

اینکه سهو و خطای بندۀ بخشنودنی است، در احادیث نبوی ریشه دارد، از جمله در این حدیث: رفع عنْ أَمْتَى الْحَطَا وَالنَّسِيَانَ وَمَا اسْتَكْرِهُوا عَلَيْهِ؛ سه چیز از امت من مؤاخذه نمی‌شود: خطا و نسیان وامری که به اجبار بر آن‌ها تحمیل شده است (سیوطی، ج ۱: ۲۴).

این مضمون را نظامی نیز در اشعار خود آورده است:

گناه من از نامدی در شمار ترا نام کی بودی آمرزگار  
(شرفنامه: ۶، بیت ۸)

از سوی دیگر، روق و اعتبار نظام هستی به گونه‌ای نیست که با زهد و رزی زاهدان و فسق و فجور بندگان کم و کاستی پذیرد.

بیا که رونق این کارخانه کم نشود      به زهد همچو تویی و به فستی همچو منی  
 (دیوان حافظ، غزل ۴۷۷)

همچنین نظام شرع اعلیٰ و اتقن از آن است که با دف و نی بندهایی از نظم و اتساق یافتد.  
 لطف خدا بیشتر از جرم ماست      نکته سربسته چه دانی خموش  
 (دیوان حافظ، غزل ۲۸۴)

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست      که آبروی شریعت بدین قدر نرود  
 (دیوان حافظ، غزل ۲۲۴)

لازم به یادآوری است که عرفاً به عنوان متفکران جامعه، همواره در ارشاد و هدایت انسان‌ها در اتصاف به کمالات انسانی و پرهیز از فسق و فجور کوشیده‌اند و در این مسیر روش خاص خود را اتخاذ کرده و هرگز چشم‌پوشی و اغماض از خطای انسان‌ها به معنی تأیید اعمال خلاف اخلاق نیست.

#### ۴. عیب‌پوشی و اغماض

از جمله اموری که اسباب دوستی و قرابت را فراهم می‌آورد، عیب‌پوشی و با دیده اغماض به لغزش و خطای همنوعان نگریستن، پیش گرفتن طریق جوانمردی، کرم، بخشش و عفو، دستگیری از ضعیفان و پیش‌داوری و قضاوت نکردن درباره دیگران است. همچنان که خداوند که به اعمال و اندیشه‌ما ناظر است، قضاوت و داوری درباره ما را به جهان دیگر موكول می‌کند و همواره لطف و مرحمت خود را شامل بندگان خویش می‌کند. چنانچه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَإِذَا مَرَوا بِاللُّغْوِ مَرُوا كِرَاماً» (رقان: ۷۳)؛ و چون بر ناپسندی بگذرند به شتاب از آن دوری می‌جوینند.

حضرت علی<sup>(ع)</sup> در نهج البلاغه خطاب به والی شهری می‌فرمایند: «و باید آن کس که بیشترین عیب‌جویی را از مردم کند، نزد او دورترین و ناپسندترین کس باشد، زیرا مردم البته دارای عیب‌هایی هستند» (دین پرور، ۱۳۸۶: ۳۲۱).

از منظر حافظ هرچه بر قلم صنع خداوند رفته و آفریده خداوند است، انسان زیباست.  
 پیر ما گفت خطای بر قلم صنع نرفت      آفرین بر نظر پاک خطای پوشش باد  
 (دیوان حافظ، غزل ۱۰۵)

در توضیح این بیت، خرمشاھی نظر محمد دارابی را مطرح می‌کند:

درواقع چون خطابی نیست، نظر پیر و مرشد مطابق با واقع کتاب صنعت را مطالعه می‌فرماید و چنانچه خالی از خطاست اور نیز خالی از خط می‌بیند، و ناقصان از غایت تقصی که دارند صواب را خط می‌بینند (خرمشاھی، ۱۳۷۱، بخش اول: ۴۶۶).

عیب جو، وقتی به عیب جویی می‌پردازد گویی بر صانع این جهان ایراد می‌گیرد و به خرد گیری از آفریدگار می‌پردازد و از هنر زیبادیدن و زیباندیشیدن محروم است.

کمال سر محبت بین نه نقض گناه      که هر که بی‌هنر او فتد نظر به عیب کند  
(دیوان حافظ، غزل ۱۸۸)

حافظ خطاب به عیب جویان می‌گوید هر کس مسئول اعمال خود است و هیچ گاه کسی را به دلیل گناه دیگری مؤاخذه و مجازات نخواهد کرد.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت      که گناه دگران بر تو نخواهند نوش  
من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش      هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
(دیوان حافظ، غزل ۸۰، ایات ۲-۱)

سعدی هم به عیب پوشی توصیه می‌کند به امید اینکه خداوند نیز عیب ما را بپوشاند.

به پوشیدن ستر درویش کوش      که ستر خدایت بوده پرده‌پوش  
(بوستان: ۲۵۴)

به نظر حافظ عیب جویی از دیگران به معنی کینه‌ورزی با مهر خداوند و نادیده گرفتن فطرت انسان‌ها است.

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار      که با مهر خدایی کینه داری  
(دیوان حافظ، غزل ۴۴۷)

## ۵. قضاوت و پیش‌داوری نکردن

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که سد و مانعی است جهت انس و الفت بین انسان‌ها، قضاوت کردن درباره اعمال و رفتار دیگران است. آنچه ما می‌بینیم یقیناً تمام حقایق نیست و ما از جوانب امور و اهداف و نیات افراد درباره اعمالشان آگاهی نداریم. چه بسا آنچه ما می‌بینیم و برداشت می‌کنیم

فقط نتیجهٔ پیش‌داوری و پیش‌ذهنیت ما باشد. ما باید بدانیم که خداوند حاضر و ناظر اعمال بندگان خود است و داوری دربارهٔ اعمال ما به جهان دیگر موکول شده است:

یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس      جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود  
(دیوان حافظ، غزل ۲۰۴)

خدا گواه که هر جا که هست با اویم      تو خانقاہ و خرابات در میانه میین  
(دیوان حافظ، غزل ۳۴۱)

حافظ توصیه می‌کند که در برابر لغزش‌ها و خطاهای دیگران کریم و بزرگوار بوده و در پی دستگیری و مدرسانی به هم‌نواعان خود باشیم:

زین دلیری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم      دیده بدین پوشان ای کریم عیب‌پوش  
(دیوان حافظ، غزل ۳۵۲)

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر      که جز نیکویی اهل کرم نخواهد ماند  
(دیوان حافظ، غزل ۱۷۹)

کرامت اهل کرم بسیار ارزشمند و گران‌بهاست زیرا که ثوابی ماندگار و ابدی است.  
عشقت و مفلسی و جوانی و نوبهار      عذرم پذیر و جرم به ذیل کرم بپوش  
(دیوان حافظ، غزل ۲۸۵)

اما کرامت از نظر سعدی دستگیری از مستمندان و ضعیفان و بخشش است:  
نبشته است بر گورم بهرام گور      که دست کرم به که بازوی زور  
(گلستان: ۹۸)

کرامت جوانمردی و ناندهی است      مقالات بیهوده طبل تهی است  
(بوستان: ۲۶۷)

## ۶. مدارا و گذشت

نحوهٔ برخورد با دشمنان و کسانی که عنادورزی و لجاجت می‌کنند از موضوعاتی است که در کتاب‌های دینی ما، همچنین از قول امامان و ائمه<sup>(ع)</sup> مطالبی را به‌خود اختصاص داده است. همچنین نزد عرفای مسلمان نیز که سخنان خود را به آیات و احادیث مزین می‌کردند نکات دقیق و قابل

توجهی در این باره وجود دارد. قرآن کریم برادران مؤمن را به صلح و آشتی فرامی‌خواند (رک: حجرات: ۱۰) و از رسول اکرم<sup>(ص)</sup> خواسته می‌شود تا دربرابر جور مشرکان صبور باشند و از آن‌ها در گذرنده و آن‌ها را در حالت جهالت خود رها کنند (رک: جاثیه: ۱۴). همچنین نحوه برخورد با بازیزد بسطامی با همسایه گبرش قابل توجه است:

شیخ را همسایه‌ای گبر بود و کودکی شیرخوار داشت و همه شب از تاریکی می‌گردید که چراغ نداشت شیخ هر شب چراغ برداشتی و به خانه ایشان بردی، تا کودک خاموش گشته، چون گبر از سفر باز آمد مادر طفل حکایت شیخ باز گفت، گبر گفت: چون روشنایی شیخ آمد دریغ بود که به سر تاریکی خود باز رویم حالی بیامد و مسلمان شد (نور بخش، ۱۳۸۰: ۸۳).

حافظ نیز به نقل از پیر پیمانه‌کش، خوانندگان اشعارش را به دوستی می‌خوانند و از آن‌ها می‌خواهد که دشمن را به حال خود رها کنند و مثل مردان خدا از اهرمنان و انسان‌های بدطیبت در گذرنده او با زبان صوفیانه از ما می‌خواهد که به صلح و آشتی متمایل باشیم و از جنگ و خشونت دوری گزینیم و اگر دشمنی سخن نادرست به ما گفت اعتنای نکنیم اما اگر سخن حقی گفت حرف او را پذیریم و با او جدل نکنیم:

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل  
(دیوان حافظ، غزل ۳۸۷)

یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست  
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری  
(دیوان حافظ، غزل ۴۵۱)

حافظ ار خصم خطأ گفت نگیریم بر او  
ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم  
(دیوان حافظ، غزل ۳۷۸)

حافظ مدارا با دشمن را آسایش دو گیتی می‌داند:  
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است  
با دوستان مروت با دشمنان مدارا  
(دیوان حافظ، غزل ۵)

در غزل دیگری می‌خوانیم:  
درخت دوستی بنشان که کام دل بهبار آرد  
نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد  
(دیوان حافظ، غزل ۱۱۵)

خرمشاهی در شرح این بیت می‌گوید:

می‌توان گفت دوستی را چون مهم‌تر و ریشه‌دارتر می‌داند به درخت تشییه می‌کند و چون از همان آغاز باید جلوی رشد و ریشه کردن دشمن را گرفت آن را نهال می‌شمارد (خرمشاهی، ۱۳۷۱، بخش اول: ۴۹۴).

سعدی نیز با تأسی از قرآن کریم و سخنان حضرت علی<sup>(ع)</sup> در باب پرهیز از خشونت گرایی و مدارا با دشمنان - با توجه به شرایط - توصیه و تأکید می‌کند. به نظر او اگر دشمن از ما قوی‌تر باشد دشمنی و جنگ با آنان به صلاح نیست و اگر از ما ضعیف‌تر باشد، شایسته نیست که با ضعفا از در جنگ و خشونت درآئیم. او می‌گوید اگر دشمنان ما زیبون هم باشند بهتر است با آن‌ها رابطه‌ای دوستانه برقرار کنیم

او جنگ با دشمن را آخرین چاره‌اندیشی می‌داند و می‌گوید با نعمت و احسان آن‌ها را از جنگ منصرف کنیم و اگر موفق نشدمیم دست به شمشیر ببریم و به جنگ اقدام کنیم و اگر هم وارد جنگ شدیم به گونه‌ای عمل کنیم که راه صلح و آشتی همچنان بماند و زمانی که آن‌ها از درصلاح و دوستی درآمدند، استقبال کنیم و از جنگ پرهیز کنیم.

چنانکه در نهج البلاغه آمده است

از صلح و آشتی که رضای خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند سریجی ممکن که در آن راحت سپاهیان و آسایش اندوهان و آسودگی برای شهرهایت است چنان‌که خدا در سوره ۱۶ آیه ۱ فرموده: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهُمَا»؛ هرگاه به صلح تمایل نشان دادند تو نیز به صلح بگرای (تجلیل، ۱۳۷۹: ۵۴).

به نظر سعدی اگر در جنگی بسیار هم توانمند باشیم باز هم آشتی و صلح بهتر از جنگ و خونریزی است:

|                          |                               |
|--------------------------|-------------------------------|
| مزن با سپاهی ز خود بیشتر | که نتوان زد انگشت با نیشتر    |
| و گر زو تواناتری در نبرد | نه مردی است بر ناتوان زور کرد |
| مزن تا توانی بر ابرو گره | که دشمن اگرچه زیون دوست به    |
|                          | (بوستان: ۲۴۸)                 |

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| عدو را به جای خسک در بریز | که احسان کند کند دندان تیز |
|---------------------------|----------------------------|

چون دست از همه حیلی در گسست  
حلال است برون به شمشیر دست

(بوستان: ۲۴۷)

لطافت کن آنجا که بینی سیز  
نبرد قر نرم را تیغ تیز

(گلستان: ۱۱۶)

سعدی شاعری است که در بیان مقصود خود از متن آیات برای تبیین اندیشه خود سود می‌برد و گاه مفهوم آیات را در اثنای سخنان خود می‌آورد و گاه از برگردان و ترجمة واژه‌های قرآنی بهره می‌برد و با کمترین کلمات، بیشترین مقاصد را بیان می‌کند. وی گاه با کاستن واژه‌ای از آیات و افزودن سجعی، اوزان عروضی استخراج می‌کند و در ارسال مثل و تلمیحات خود از آیات قرآنی سود می‌برد. اصولاً ادب‌ها و شعرای مسلمان هر کدام به میزان آشنایی خود از قرآن از این کتاب گران‌قدر آسمانی بهره‌ها برده‌اند.

اگر صلح خواهد عدو سر مپیچ  
و گر جنگ جوید عنان بر میچ

که گر وی بینند در کارزار  
تو را قدر و هیبت شود یک هزار

ور او پای جنگ آورد در رکاب  
نخواهد به حشر از تو داور حساب

اگر پیل زوری و گر شیر جنگ  
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

(بوستان: ۲۴۸)

## ۷. بدی نکردن و نیازردن دیگران

حافظ بدی نکردن در حق دیگران را از واجبات می‌داند و انجام اعمال ناروا را قبیح می‌شمارد. به نظر او گناهی بزرگ‌تر از آزردن دیگران نیست.

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم  
و آنچه گویند روا نیست نگوییم رواست

(دیوان حافظ، غزل ۲۰)

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در شریعت ما غیرازاین گناهی نیست

(دیوان حافظ، غزل ۷۸)

مولوی سبب تحمل نکردن دیگران را در این می‌داند که عده‌ای اسیر منیت خود می‌شوند و همین امر مانع پذیرفتن و تحمل دیگران است و اگر از منیت و خودخواهی خود را تهی کنند، چه بسا ظرفیت پذیرش محسنات اخلاقی در آن‌ها فراهم شود.

چون که هر دم راه خود را مه زنم  
با دگر کس، سازگاری چون کنم

(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۵۲)

## ۸. شمول و گستردگی بی‌نهایت کرم و لطف خداوند

عرفاً معتقدند همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند یکسان هستند و به یک اندازه مورد لطف و رحمت خداوند قرار می‌گیرند. سعدی معتقد است که رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترد است که گناهکار از اینکه در پیشگاه او به بزرگی خطای خود اقرار کند، شرم دارد. خدایی که عذر و پوزش بندگان را می‌پذیرد. عیوب آن‌ها را می‌پوشاند و غیرمسلمانان و خطاکاران را هم عفو می‌کند. خدایی که مظهر لطف و رأفت است و توبه‌پذیر و روزی‌رسان و منعم است:

|  |   |
|--|---|
| نه گردن کشان را بگیرد به فور<br>براین خوان یغما چه دشمن چه دوست<br>جهان پهن خوان کرم گسترد<br>مهیا کن روزی مار و مور | نه عذرآوران را براند به جور<br>ادیم زمین سفره عام اوست<br>که سیمرغ در قاف قسمت خورد<br>و گر چند بیدست و پایند و زور |
|--|---|

(بوستان: ۲۰)

خدایی که ابراهیم خلیل را به دلیل بیرون کردن کافری از خانه خود مورد عتاب قرار می‌دهد:

|  |  |
|--|--|
| به هیبت ملامت‌کنان کای خلیل<br>تو را نفرت آمد ازو یک‌زمان<br>تو واپس چرا می‌بری دست جود<br>(بوستان: ۲۵۵) | سروش آمد از کردگار خلیل<br>منش داده صد سال روزی و جان<br>گر او می‌برد پیش آتش سجود |
|--|--|

سعدی رحمت خداوند را بسیار گسترد و جهان‌شمول می‌داند و لغزش‌های فردی را با دیده اغماض می‌نگرد و در این‌باره داوری و دخالت را نمی‌پذیرد:

|   |  |
|---|--|
| شینیدم که مستی ز تاب نبید<br>که یا رب به فردوس اعلی برم<br>سگ و مسجد! ای فارغ از عقل و دین<br>که باشد گنهکاری امیدوار | به مقصوره مسجدی در دوید<br>بنالید بر آستان کرم<br>مودن گریبان گرفتنش که هین<br>و فرد خطا کار در پاسخ او می‌گوید: |
| در توبه باز است و حق دستگیر<br>تو را من نگویم که عذرم پذیر  | عجب داری از لطف پروردگار   |

همی شرم دارم ز لطف کریم  
که خوانم گناه پیش عفو ش عظیم  
(بوستان: ۳۹۸)

### ۹. همدلی و همدردی با ضعیفان

بنی آدم اعضای یک پیکرنده  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
تو کز محنت دیگران بی‌غمی  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
دگر عضوها را نماند قرار  
نشاید که نامت نهند آدمی  
(گلستان: ۱۹۰)

خزائلی در توضیح این ایيات می‌گوید: این قطعه سعدی ترجمهٔ حدیث نبوی است که فرمود: «مَثْلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاوُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ؛ إِذَا أَشْتَكَى مِنْهُ عُضُوٌ تَدَاعَى لِهِ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمْمِ». انسان‌ها به منزلهٔ پیکرهٔ واحدی هستند. هر رنج والمی باشد همگان در تحمل آن با هم شریکند.

چنان‌که شیخ ابوالحسن خرقانی در زمینهٔ همدلی و همدردی با مردم می‌گوید: «اگر از ترکستان تا شام، کسی را خاری در انگشت شود آن از آن من است. و همچنین [اگر] از ترک تا شام کسی را قدم در سنگ آید زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلی است آن دل از آن من است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۵۸). مولانا نیز به موضوع همدلی و همدردی با دیگران به عنوان اعضای یک پیکرهٔ واحد، تأکید می‌کند:

بر مسلمانان نمی‌آری تو رحم  
مؤمنان خویشند و یک تن شحم و لحم  
رجح یک جزوی زتن، رنج همه است  
گردم صلح است یا خود ملحمه است  
(مشنوی، دفتر ۴، ایات ۳۲۴۷-۳۲۴۸)

به نظر سعدی سعادتمند کسی است که در اندیشهٔ آسایش هم‌نوعان خود باشد. نیک مرد آزاده کسی است که به زیرستان خود التفات و محبت داشته باشد. او دربارهٔ توجه و کمک به افراد ضعیف جامعه تا به آن حد پاییند است که خدمت به خلق را با عبادت برابر می‌داند، بلکه گاه به انجام عبادت هم ترجیح می‌دهد:

ره نیک مردان آزاده گیر چو استادهای دست افادة گیر

(بوستان: ۲۵۹)

کسی زین میان گوی دولت ربود که در بند آسایش خلق بود

(بوستان: ۲۳۶)

به احسانی آسوده کردن دلی به از الف رکعت به هر منزلي

(بوستان: ۲۶۰)

مسلم کسی را بود روزه داشت که درماندهای را دهد نان چاشت

(بوستان: ۲۶۰)

سعدی گرسنگی مسکین و درویش را برنمی‌تابد تا خود به آسودگی روزگار بگذراند. زمانی که احساس می‌کند انسان دچار رنج و آلامی شده است عیشش منغض می‌شود.

یکی اول از تندرستان منم که ریشی بینم بلرzed تنم

منغض بود عیش آن تندرست که باشد به پهلوی رنجور سست

بکام اندرم لقمه زهرست و درد چو بینم که درویش مسکین نخورد

(بوستان: ۲۲۹)

حافظ نیز از توانگران و قدرتمندان می‌خواهد که به مسکیان و ضعیفان جامعه توجه کنند و به آنان یادآوری می‌کند که احسان و نیکوبی به ضعفا بهترین و ماندگارترین عمل است:

توانگرا دل درویش خود به دست آور که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکوبی اهل کرم نخواهد ماند

(دیوان حافظ، غزل ۱۷۹)

سعدی معتقد است با رفع نگرانی‌ها و رنج‌های دیگران درواقع موجبات آسوده‌خاطری خود را فراهم می‌کنیم و بر عکس با مردم‌آزاری درحقیقت خود را آزار می‌دهیم. خردمند کسی است که از رنج دیگران به اندازه‌ای متأسف شود که گوبی رنج و عذاب متوجه خود او شده است:

نخواهی که باشی پراکنده دل پراکنده‌گان را ز خاطر مهل

(بوستان: ۲۵۴)

نخواهد که بیند خدمت داشت ای رفیق نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

نیاساید و دوستانش غرقی

(بوستان: ۲۲۹)

سعادتمند دو جهان کسی است که به خلق خدا نیکی و احسان کند. ضامن آسوده بودن ما در آن جهان نیز همین التفات به دیگران و دوری از مردم‌آزاری است که رحمت و بخشش خداوندی را هم شامل می‌کند.

مکن تا توانی دل خلق ریش  
(بوستان: ۲۱۱)

کسی نیک بیند به هر دو سرای  
(بوستان: ۲۶۶)

کسی خسبد آسوده در زیر گل  
(بوستان: ۲۵۴)

اگر توقع بخشایش خدایت هست  
(سعدی، قصاید: ۷۴۶)

### نتیجه

از مجموع مباحث مطرح شده در این نوشتار می‌توان نتیجه گرفت که عرفای مسلمان با تأسی از قرآن کریم و اقتدار به سنت رسول<sup>(ص)</sup> و بزرگان دین تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند که با یک پارچه کردن همه مردم، بدون توجه به مرزبندی‌های فعلی، جامعه آرمانی - اسلامی خود را فارغ از جنگ‌ها و اختلاف‌ها پی‌ریزی کنند. بر مسلمانان است که با صاحبان عقاید و مذاهب دیگر به رفق و مدارا رفتار کنند و با پذیرش این نکته که خداوند رحمت و لطف خود را شامل تمامی بندگان خود می‌کند، سعی در دستگیری و مدرسانی از افراد ضعیف جامعه داشته باشند و با پیش گرفتن روش مدارا و پرهیز از خشونت به عنوان اعضای پیکرۀ واحد به زندگی توأم با صلح و آرامش ادامه دهند.

شایان ذکر است مطالب ذکر شده هرگز ناقض وظایف هر فرد مسلمان در تهذیب نفس و کسب کمالات انسانی و تلاش برای رسیدن به هدف خلقت انسان نیست؛ بلکه به رفق و مدارا با صاحبان ادیان دیگر نیز به عنوان یکی از ملکه‌های اخلاقی مسلمانان تأکید شده است.

## کتاب‌نامه

- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۸)، گمشده لب دریا، چاپ سوم، تهران: سخن.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۷۹)، بлагت نهج البلاعه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۶۸)، دیوان حافظ، بهاهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- خرمشاھی، بهاءالدین. (۱۳۷۱)، حافظنامه، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- دین پرور، جمال الدین. (۱۳۸۶)، گزیده موضوعی نهج البلاعه، تهران: بنیاد نهج البلاعه.
- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۶۳)، گلستان، شرح محمد خزائی، تهران: جاویدان.
- سیوطی، عبدالرحمان. (بی‌تا)، جامع الصغیر من الحديث البشیر النذير، بیروت: دار الفکر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۴)، نوشته بر دریا، از میراث عرفانی خرقانی، تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۳۸)، سرارنامه، تصحیح صادق گوهرین، تهران: صفی‌علیشاه.
- عین القضات، عبدالله. (بی‌تا)، تمہیدات، تصحیح عفیف عسیران، چاپ چهارم، تهران: منوچهری.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۱)، شرح مشنوی شریف، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- فروغی، محمدعلی. کلیات سعدی، ۱۳۶۷، چاپ هفتم، تهران: امیر کبیر.
- فیض الاسلام، علینقی. (۱۳۵۱)، ترجمه و شرح نهج البلاعه تهران: فیض.
- کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۶۶، ذکر جمیل سعدی، چاپ دوم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۰)، مشنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، مقدمه خرمشاھی، چاپ پنجم، تهران: دوستان.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۱۶)، شرفنامه، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران: ارمغان.
- نوربخش، جواد. بازیزید بسطامی، چاپ دوم، ۱۳۸۰، تهران: یلدای قلم.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۵۶)، مولوی‌نامه، چاپ دوم، تهران: آگاه.